



## رسالت پیامبر(ص) در قرآن و یاسین

زهرا لولکه علیفان



### چکیده

خداوند بشر را خلق کرده و بر نیازهای او آگاه است. و مهمترین نیازی که بشر در خود احساس می کند راه یابی به سوی کمال است. خداوند متعال برای هدایت انسان ها به سوی کمال پیامبرانی از جنس خودشان تعلیم کرده و به عنوان برگزیده و راهنما به سوی آنان فرستاده است. و هر یک بر مقتضای زمان خویش «دینی» متناسب با فهم و درک امت خود به مردم عرضه نمودند. هر یک از این دین ها مراتب کمال خود را طی نمودند تا این که بشر به مرحله ای رسید که توان پذیرش آخرین دین را که جواب گوی تمام نیازهای او باشد، پیدا کرد. پس خداوند متعال آخرین و کاملترین دین را که «اسلام» نام داشت، توسط بهترین و شایسته ترین بندگان خود، یعنی: حضرت محمد (ص) به مردم عرضه داشت و مهر «خاتم النبیین» را به نام آن حضرت زد. رسالت این پیامبر ویژگی هایی دارد که آن را از سایر ادیان متمایز می سازد. از جمله آن که: معجزه آن به نام «قرآن» جاوید ماند و گذشت روزگار گرد تغییر و تحول بر آن نشانند و نوری شد که همواره راه پیروان خود را روشن نگه داشته و از انحراف آنها جلوگیری کرده است. دوم آن که جهانی شد تا همه افراد بشر از نور هدایت آن بهره مند شوند. سوم، مهر خاتمیت را بر آن نهاد. چهارم مطابق نیاز فطری انسان و بر راه راست الهی بود و خداوند پذیرش ادیان قبلی را بعد از آن نامقبول خواند و فرمود: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ

فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، ۸۵/۳)؛ هرکس غیر از اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است. و سرانجام اسلام به عنوان دینی که بین پیروانش پیوند اخوت و برادری را برقرار می‌کند و روابط میان آنها را با اتصال به حبل الله تحکیم می‌بخشد مطرح می‌گردد. پیوندی که همواره با برگزاری مراسم جمعه و جماعات حفظ می‌شود و شکوه و عظمت آن در مراسم عظیم حج که هر سال در ماه ذی‌الحجه و در بیت الله الحرام برگزار می‌گردد به صورت اتحادی یکپارچه به نمایش گذاشته می‌شود.

کلیدواژه: انسان، کمال، فطرت، کامل‌ترین دین، معجزه، اسلام، قرآن سوره یس، حضرت محمد (ص)، وحدت و برادری.

### مقدمه

در آغاز خدا بود و خدا؛ پس خواست که نورش تجلیگاه آسمان و زمین باشد، آهنگ «كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲/۳۶) را بر سرآورده عدم نواخت و هستی را به عرصه ظهور درآورد. موجودات هست شدند و نظام کائنات برقرار گردید. این نظام با گل‌های گوناگون که هر یک خلقتی متفاوت و رنگ و بویی منفرد داشت، در سبد آفرینش قرار گرفت و تدبیری حکیمانه، تکوین آن را بر عهده گرفت و در سرسبد آن گلی زیباتر و برتر از سایر گل‌ها قرار داد که نامش را «انسان» نهاد و به آن شرف بخشید. خدای حکیم، به فرشتگان و کروییان و همه مقربان درگاهش، که تا آن زمان خود را برتر از سایر موجودات می‌دیدند، امر فرمود تا بر این گل سرسبد آفرینش «سجده» برند و او را گرمی دازند؛ که از این پس او ردای «خلیفة اللہی» را بر تن خواهد کرد و امانتدار «عَلَمِ الاسماء» خداوند در بین موجودات خواهد شد. بدینسان پروردگار متعال «تاج کرامت» بر سر «انسان» نهاد و او را عزت بخشید. سپس او را در بهترین و برترین مکان‌ها یعنی «بهشت» سکونت داد و همه چیز را تحت امر و اختیارش درآورد و به او امر فرمود تا در این بهشت به گردش درآید و شاکر از نعمتی که به او داده شده، سلطنت و فرمانروایی کند؛ اما مبادا به درختی که از میان برنده جاودانگی اوست، نزدیک شود و بهار سبز «تسلیم» را هدف تاراج خزان «نافرمانی» نکند و فسردگی و یخ بستگی زمستان «پشیمانی» را به دنبال خود روانه نکند. اما افسوس که در مدتی کوتاه دشمنی قسم خورده به نام «ابلیس» که آتش «کبر و کینه» پر پرواز او را سوزانده و لذت عرش نشینی را بر

کام او تلخ کرده بود، بر آن شد تا از گل نورسته انتقام گیرد و پروانهٔ جان شیفته‌اش را در آتش اشتیاق «درخت ممنوعه» بسوزاند و رخت «جاودانگی» را از تن او برکند و در وادی «پشیمانی» سرگشته و مبهوت رهایش سازد و او را به دنبال خود به حرکت درآورد. پس آهنگ او کرد و با وسوسه‌های پی در پی، شرنگ «نسیان» را در کام او فرو ریخت، تا عهد خود را فراموش کرد و از آنچه بر او ممنوع شده بود، تناول کرد و موجبات هجران خود را از آن جایگاه ابدی، فراهم ساخت و تنها و سرگردان با جفت خویش به وادی «پشیمانی» درآمد و آنگاه که خود را مهجور یافت، در فراق یار شب‌نم اشک را بر گونه‌های شرمسار خود فرو ریخت و آه جگر سوختگی را از نهادی که سراسر حسرت و ندامت بود، به آسمان برد و در حیرت از فریبی که دمی بیشتر نبود، اما ابدیت او را بر باد داده بود، سوار بر توسن «توبه» عزم «جبل الرحمة» کرد و در جان پناه آن کوه «سیل اشک» را روانه کرد و با ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الانبیاء، ۸۷/۲۱)، که نمودی از آن امانت الهی و جلوه‌ای از اسماء حسنی الهی بود، خود را به قربانگاه الهی سپرد و با کشتن نفس خویش درهای آسمان عطوفت یزدانی را به روی خود گشود و رأفت و مهربانی یار را بار دیگر متوجه خود کرد و رمز «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (البقرة، ۳۱/۲) را به فرشتگان یادآوری کرد «سهو و نسیان» خود را جبران نموده و با قبول توبه از سوی پروردگار خویش مدال افتخار «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (الاسراء، ۷۰/۱۷) را برگردن نهاد و فصل جدیدی را در زندگی خود آغاز کرد. مشروط بر آن که دیگر پروانهٔ جان را جز در طواف حرم یار به گردش درنیاورد و فریب دشمن قسم خورده‌ای را که هر لحظه در کمین اوست، نپذیرد و تابع او و «نفس اماره» نشده؛ که بنای خلقت و هدف آفرینش بر اساس گوهر وجودی او نهاده شده و می‌بایست که راه کمال را بی‌ماید و مهر عبودیت و بندگی خالق خود را بر پیشانی داشته باشد و جز به رضای او نیندیشد و جز بر راه او حرکت نکند. بدیهی است که طی این راه، بی‌همراهی «راه‌نما» ممکن نبود و همان گونه که هر آفریده نیاز به پرورش دهنده‌ای متناسب با هویت خود دارد، او نیز برای تربیت خود به تعالیمی متناسب با شأن و مرتبه وجودی خود داشت و اگر می‌خواست که خلقتش تمام باشد، باید که به سر منزل مقصود «عبودیت» دست پیدا کند. و خدا آن آفریدگار پاک و آن همراه همیشگی، که او را خلق کرده و بر احوال او داناست و مسلماً او را بهتر از خودش و هر کس دیگری می‌شناخت، شرایع و قوانینی بر اساس توحید و یکتاپرستی، برای او وضع نمود تا هم عقاید و هم اخلاق و رفتار او را اصلاح کند و راه حقیقت را به او نشان

دهد و هم به او بفهماند که کیست، از کجا آمده و به کجا خواهد رفت و بایستی برای رفتن چه روشی را برگزیند تا با اطمینان به مقصد برسد. اما تعلیم این شرایع نیاز به معلمی آگاه، دلسوز و مهربان داشت، که درد آشنای او باشد و بی چشمداشت او را راهنمایی کند، پس، تعلیم یافته‌ای را از جانب خود که مهتدی به نورش بود، مأمور کرد تا رسالت به کمال رساندن آدمی را بر عهده بگیرد و لغزش گاههای دنیا را به وی نشان دهد تا در سرایشی انحطاط سقوط نکند و خویشتن خود را فدای هوس‌های نفسانی نسازد تا در دام‌های شیطان گرفتار و اسیر نشود. او پیامبری را که از جنس خود او بود برای هدایت و تکامل او به سوی فرستاد تا کلامش را به او تفهیم کند و در پرتو تعالیم وحی، از ظلمات و گمراهی‌ها نجات بخشد. پیامبری که راه تکامل را به خوبی می‌شناخت و از تمام جنبه‌های وجودی انسان آگاه بود. تنها او می‌توانست انگیزه‌ها و حساسیت‌های لازم را برای پذیرش حق در بشر ایجاد کند و با تفهیم آیات الهی به او و تمرین و تکرار اعمال صالحه در او، ملکات روحی را در او ایجاد و سبب تقویت ایمان و هدایت او گردد و در مجموع قوانین الهی را به او تفهیم کند و براساس آنها او را تربیت کند. آری تنها خداست که آفریننده بشر است، پس هم اوست که باید بشر را پروراند و تربیت کند. پروردگار متعال تربیت آدمی را به واسطه برگزیده‌اش که علوم الهی را فرا گرفته و مأمور ابلاغ آنها به انسان‌ها گردیده به انجام می‌رساند. خدا انسان‌ها را بر اساس فطرت پاک خداجویی و خداخواهی آفرید، اما به تدریج که جوامع آنها گسترش پیدا کرد، نفوذ شیطان در آنها زیاد شد و بر همین اساس در منافع آنها تضاد ایجاد گردید و از همین زمان خصومت‌ها و درگیری آغاز شد و پیوند اجتماع که پیوندی ناگسستنی بود، رو به ضعف و سستی نهاد و فساد و کشمکش رایج گردید و رفته رفته بر این فطرت پاک سرپوش نهاده شد و دوری از خدا، سیطره ظالمین و تبهکاران را بر انسان‌ها افزایش داد و به همین جهت انسان‌ها تشنه قوانین شدند و به وضع مقررات پرداختند. اما از آن جایی که خواهش‌های نفسانی و وساوس شیطانی و شهوانی بر افکار انسان غالب بود، به مقابله با اختلافات فطری پرداخت و در بسیاری موارد موجب نقض قوانین گردید؛ در این جا بود که ضرورت «دین» بیش از پیش احساس شد و پدیده «دین» از طریق رسالت پیامبران الهی به منظور رفع اختلافات فطری شکل گرفت و همان گونه که از ابتدا دین متناسب با اوضاع و شرایط انسان‌های زمان بود، به همان نسبت نیز رو به تکامل گذاشت و سیر کمال را طی کرد. سال‌ها از پس سال‌ها گذشت و پیامبرانی

پس از پیامبرانی دیگر آمدند و ندای توحید را در جهان سر دادند و انسان‌ها را به خداپرستی و بازگشت به فطرت الهی فراخواندند و از اسارت فکری‌های دادند. هر اجتماعی که دین به معنای واقعی در آن پدیدار می‌گشت، به معنای واقعی هم شکل می‌گرفت و بر همین اساس اگرچه اولین پیامبر الهی حضرت آدم (ع) بود، اما به دلیل قرار گرفتن او در اجتماعی کوچک به نام خانواده، مقام اولوالعزمی و صاحب کتاب آسمانی بودن، از حضرت نوح (ع) آغاز می‌شود و این چنین رسالت پیامبران با توجه به مقتضیات زمان و نیازهای مردم رشد و توسعه یافت و همچنان ادامه پیدا کرد تا این که زمینه برای ظهور پیدایش آخرین و کامل‌ترین دین فراهم آمد و خداوند مهربان که از ازل تا به ابد حمد و ثنا مخصوص اوست و شکر و سپاس لاینقطع و بی‌حد و حصر سزای اوست، به بهترین و برترین بندگان خود یعنی محمد (ص) مأموریت داد تا به عنوان آخرین سفیر الهی در بین مردم حاضر شود و پیام آور وحی او در بین آنها شود تا حجاب ظلمانی گمراهی را که سالیان سال بر دل‌ها و دیدگان بشر پرده برانداخته بود، کنار زند و نفخه‌ی صور «هدایت» را از فراخنای زمان سردهد و به خواب رفتگان جهالت و نادانی را با بانگ بیدار باش خود، بیدار کرده و برای رسیدن به سرمنزل مقصود یاری دهد.

محمد (ص) آن جان جهان که نغمه «لولاک لما خلقت الافلاک»<sup>۱</sup> وصف کمال او و ترنم «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (القلم، ۴/۶۸) وصف جمال او بود، همچون نسیمی از سوی عالم امکان به فرمان «رحیم رحمان» وزیدن گرفته و با وزش خود «دل‌ها» را به پرواز درآورد و فضای لایتناهی را برای حرکت آنان مهیا کرد. او آمد در حالی که چشمه‌های «فتنه» از درون دل‌های سخت می‌جوشید و نه‌های «قتل و غارت» بر زمین «قساوت و بی‌رحمی» جریان داشت. «آدمیت» از آدمی رخت بر بسته بود و دختران معصوم و بی‌گناه در گورستان «جهالت و ستم» زنده به گور می‌شدند. او آمد در حالی که شعله‌های سرکش «گناه و آلودگی» از میان «آتش ستم و تجاوز» برخاسته و دود «آه مظلومیت» به آسمان «رحمت» رسیده بود. کشتی درهم شکسته «مظلومیت» در ساحل «سرگردانی» پهلو گرفته و در اضطراب «بی‌ناخدایی» به سر می‌برد. او آمد تا «ناخدا و سکاندار» این کشتی شود و آن را به سوی اقیانوس بی‌کران هدایت و معرفت الهی رهنمون گردد. او سنگ «قساوت» را که بر «منجیق کفر» نهاده شده بود و فطرت خداجوی انسان‌ها را نشانه می‌رفت، به صخره «ایمان» کوفت و در هم شکست. تشنگان حقیقت را سوار بر کشتی هدایت از دریای زلال معرفت الهی سیراب

نمود و تنگه‌های «بدی و فساد» را بر آنان بست. او آمد در حالی که طفل نوپای «اسلام» را در آغوش داشت و ترنم لالایی روح بخش «وحی» که بر زبانش جاری بود، عالمیان را به پذیرش و نگهداری این طفل فرامی‌خواند. او آمد در حالی که بشریت در چنگال «شرک و بت پرستی» گرفتار و اوهام و خرافات سایه شوم خود را بر او افکنده بود. نخستین فرمانی که از خدا دریافتی بود، «اقرأ» (علق، ۱/۹۶) بود؛ یعنی: «بخوان!» و همین امر او را که صاحب رسالت شده بود، از دشواری کار پیام رسانی آگاه می‌کرد. خواندن نمی‌دانست اما به فرمان صاحب امرش شروع به خواندن کرد تا اولین معجزه رسالت خود را در بین خلق آشکار کند. و در ابتدای دعوتی پنهان اما پس از مدتی کوتاه آشکارا دعوی رسالت کرد و بر شرک و بت پرستی خط بطلان کشید. در پرتو مجاهدت‌های بی‌وقفه او، طفل نوپای اسلام رشد کرد و نقطه عطفی در تاریخ بشریت گردید تا حدی که دستاوردهای بی‌شماری را به همراه آورد. کمترین این دستاوردها عالم گیر شدن علوم در سرتاسر جهان و پرورش دانشمندی بود که با استفاده از این علوم به جهان کیهانی راه یافتند. اگر چه رسالت همه انبیاء یکی بود و همه آنها از خصوصیات چوین: توحیدی بودن، اهل یقین بودن، داشتن اخلاص و صلاحیت و درستکاری در انجام مأموریت، اخلاق پسندیده داشتن و مجری احکام امر به معروف و نهی از منکر بودن، برخوردار بودند، لکن در دورانی که در آن می‌زیستند با هم اختلاف داشتند، با وجود این رسالت آسمانی آخرین پیامبر، ویژگی‌هایی داشت که آن را از سایرین متمایز می‌کرد که در زیر به تفکیک به آنها پرداخته می‌شود:

### ۱. معجزه جاوید «قرآن»:

اگر چه بعضی از پیامبران الهی صاحب کتاب آسمانی بودند که بر اساس آن به هدایت خلق مشغول می‌شدند، همچنین هر یک از آنها صاحب معجزه‌ای بودند که حقانیت رسالت آنها را اثبات می‌کرد، لکن هر یک از این کتاب‌های آسمانی و معجزات، با آمدن پیامبری دیگر تازگی و نو بودن خود را از دست می‌داد و متناسب با احوال و افکار مردم روزگار تغییر پیدا می‌کرد. اما خداوند متعال کتاب آسمانی قرآن را که برتر از سایر کتب آسمانی بود، در مدت بیست و سه سال بر قلب و جان پیامبر خویش نازل کرد و علاوه بر آن که معجزه رسالت وی قرارش داد، نگهداری از آن را نیز خود بر عهده گرفت و بدین وسیله جاودانی و ابدیت قرآن را تضمین کرد. قرآن، کتابی که تا روز قیامت باقی است و گذشت روزگار آن را دچار تغییر و تحریف نمی‌کند و رنگ کهنه‌گی به آن نمی‌دهد. قرآن، شاهدی ابدی بر

رسالت پیامبر خاتم است؛ نوری است که خاموشی ندارد و تند باد حوادث و گردش روزگار شعله آن را سرد و فرو افتاده نمی کند. در جاودانگی او همین بس که نازل کننده آن، محافظتش را بر عهده گرفته و فرموده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (الحجر، ۹/۱۵)؛ بی تردید ما قرآن را نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن هستیم. این که فرموده ما آن را نازل کرده ایم، برای آن است که اگر از جانب پیامبر و زائیده افکار او بود، مردم آن را نمی پذیرفتند و در برابر آن موضع می گرفتند، علاوه بر این، پیامبر هم برای نگهداری از آن به زحمت می افتاد و نهایتاً هم نمی توانست آن را حفظ کند و این که فرمود ملائکه آن را نازل کرده اند - از طرف ملائکه نیست - هم به این دلیل است پیامبر (ص) محتاج حمایت ملائکه می شد تا بیایند و آن را تصدیق و یا نگهداری کنند. پس خداوند خود نازل کننده آن است تا خود نیز نگهدار آن باشد و تا ابد از دستبرد دشمنانش مصون بدارد. چنان که می بینیم در طول سالیانی که قرآن در بین مردم حاکم است همواره متخصصان و متعهدانی بوده اند که امر حفاظت از آن را در جامعه اسلامی بر عهده گرفته اند و اجازه کم و یا بیش نمودن حتی یک نقطه و یا یک حرف را به آن نداده اند؛ و این نیست مگر عنایت خداوندی و ضمانت محافظت از قرآن.

اما موضوع مهمی که در رابطه با قرآن مطرح است، سوگندی است که خداوند تحت عنوان «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» (یس، ۲/۳۶) در ابتدای سوره مبارکه یس یاد کرده است. سوگند گاه برای عظمت و بزرگ نشان دادن موضوعی است که به آن قسم یاد می شود و گاه برای تأکید به حقانیت یک موضوع، گاهی هم برای هر دو. اگر در آیه های قرآن با دقت و تدبیر بنگریم، درمی یابیم که خداوند در قرآن کریم سوگندهای فراوانی یاد کرده که هر یک از آنها از ارزش خاصی برخوردار است به طوری که ذهن خواننده را به علت آن متوجه می سازد. مسلم آن است چیزی که فاقد ارزش و یا کم ارزش است، برای آن قسم یاد نمی شود، و در واقع یاد کردن قسم برای نشان دادن اهمیت موضوع است. پس خداوند به قرآن قسم یاد می کند؛ زیرا قرآن کلام او و فوق همه سخن ها و اقوال است. قرآن نور است چون از جانب خداست، پیامبران هم نورند چون فرستادگان خداوند و حقیقت ایمان که از نور قرآن ساطع می شود هم نوری است که به مؤمنان افزایده می شود و این نور موجب هدایت آنها می شود؛ پس در نتیجه قرآن فوق همه ارزش ها می شود و قابلیت قسم خوردن را پیدا می کند. اما قرآن دارای صفات نیک فراوانی است. چرا به حکیم بودن آن اشاره می شود. و خداوند از آن به عنوان «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» سوگند یاد می کند؟ به نظر می رسد چون حکیم معمولاً صفت شخص زنده

و عاقل است؛ لذا گویی قرآن نیز موجودی زنده، عاقل و رهبر است که از روی تشخیص و به جا دستور می دهد و می تواند درهای حکمت را به روی انسان ها بگشاید. بنابراین شخص هرگاه نیازمند مشورت با او باشد می تواند به او مراجعه کند و از پندها و حکمت های بی پایان او که در بطنش نهفته، استفاده کند و چون گوهری که در صدف پنهان است، آن را کشف و استخراج کند. کلام و بیان قرآن آن چنان است که اگر در میان هر کلام دیگری قرار گیرد، چون نگینی می درخشد و خود را نشان می دهد و نیز هر گاه کسی در آن تدبر کند درمی یابد که کلامی غیرعادی است و بشر قادر به خلق اثری چون او نیست، بنابراین نباید آن را با گفتار خود مقایسه کرده و به بیراهه رود. بنابراین، ادعای افراد گمراهی که آن را شعر می دانند و معتقدند که ساخته و پرداخته تخیلات پیامبر (ص) است، رد می شود؛ چنان که خداوند در این مورد نیز به دفاع از قرآن می پردازد و می فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ...» (یس، ۳۶/۶۹)؛ و نه ما او- پیامبر (ص)- را شعر آموختیم و نه شاعری شایسته مقام اوست، بلکه این کتاب ذکر و قرآن روشن بیان است. و در ادامه قرآن را انذاردهنده ای برای کسانی می داند که دل آنها زنده به نور الهی است و با بصیرت در آیات آن می نگرند. بنابراین، گفتار کسانی که از روی جهالت و نادانی سخنی بر زبان می آورند نباید موجب ناراحتی پیامبر (ص) شود؛ چون خداوند از پنهان آنها و آنچه در درونشان می گذرد، آگاه است.

بحث دیگر در این موضوع، مسأله «تحدی» - همآورد طلبی - است؛ خداوند برای این که به بشر اثبات کند که کلام او مانند کلام خلق نیست، تحدی کرده است؛ یعنی: همآورد طلبی فرموده و کسانی را که مدعی شده اند می توانند مانند قرآن را عرضه کنند، به مبارزه دعوت کرده است؛ بدین صورت که می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ...» (البقرة، ۲۳/۲)؛ و اگر از آنچه بر بنده خویش نازل کرده ایم، در شک هستید پس سوره ای مانند آن بیاورید و در این کار از یاورانتان در برابر خدا یاری بخواهید اگر راست می گوئید. و در جایی دیگر می فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ ...» (هود، ۱۳/۱۱)؛ یا می گویند این قرآن را به دروغ ساخته است، بگو اگر راست می گوئید ده سوره بساخته شده همانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که می توانید فراخوانید. در هریک از این آیات، خداوند از جملگی مدعیان خواسته است تا علاوه بر به کارگیری تمامی توان خود، از کسانی دیگر که از خودشان برتر و توانا تر هستند نیز کمک بگیرند و این نشان می دهد که هیچ کس توانایی آوردن حتی یک آیه مانند آیه های قرآن را ندارد و اگر



سعی و تلاش فراوان از خود نشان دهند، البته موفق نخواهند بود؛ چه، قرآن معجزه‌ای است که انجام آن از عهده بشر عادی خارج و دست‌آغیار از آن کوتاه است. این معجزه که در همه اعصار و روزگاران عقول را به مقابله فراخوانده است، تمامی مخالفان خود را به زانو درآورده و تسلیم شیوایی و بلاغت خود ساخته است. در معجزه آن همین بس که توسط فردی درس ناخوانده و به اصطلاح «امی» به بشر ابلاغ شده است، از اخبار غیبی گذشتگان و آیندگان خبر می‌دهد، دست تکامل و تحول طبیعت و بشریت آن را بی‌رونق نکرده است و با وجود آن که در مدت بیست و سه سال نازل شده است و بیش از یک‌هزار و چهارصد سال از زمان نزول آن می‌گذرد، اختلافی در آن ایجاد نشده و همان‌طور دست‌نخورده باقی مانده است! با این همه، آیا می‌توان گفت بشر قادر به آوردن کتابی همانند آن است؟! پس معلوم می‌شود که قرآن حق است و سرچشمه آن علم الهی است و لذا خبرهای آن دقیق است و در هر زمان می‌تواند به عنوان راهنما و رهبر مورد استفاده بشر قرار گیرد.

مصون ماندن قرآن از تحریف هم یکی دیگر از ادله اعجاز قرآن است. قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که گذشت سالیان گرد «تحریف» را بر آن نشانده و آن را در پس پرده آراء و افکار ضاله باقی نگذاشته است. تا کنون فرقه‌های ضاله و گمراه‌کننده فراوانی وجود داشته‌اند که قصد تعرض به حریم قرآن را کرده و از روی عناد و دشمنی خواسته‌اند به کم و زیاد کردن حتی حروف قرآن پردازند. افرادی که به عناوین مختلفی چون ردّ ضروریات اسلام و انکار نبوت پیامبر خاتم (ص)، اصول و اساس دین را هدف قرار داده و از این طریق سعی در تحریف قرآن را نموده‌اند. اما آنان همواره با دژ مستحکم پاسداران حریم دین و قرآن مواجهه شده و اجازه ورود به حوزه قرآن را پیدا نکرده‌اند. چه، قرآن از چنان محبوبیتی در بین پیروان خود برخوردار است که اگر چه به تفسیر نظری آیات آن پرداخته‌اند، اما هیچ یک از آنان آیات را تبدیل و یا تغییر نداده و آن را دستکاری نکرده‌اند. برعکس به مقابله با کسانی که قصد تحریف قرآن را داشته‌اند، برخاسته و از آنها ممانعت به عمل آورده‌اند. اگر گاهی در ظاهر تحریفی صورت گرفته، تحریف معنایی قرآن در زمینه ترجمه و تفسیر بوده است و ارتباطی به اصل قرآن ندارد. مرحوم شیخ صدوق در رساله اعتقادات در این باره گفته است: قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) همین است که در دست مردم است و زیاده بر این نیست. البته آنقدر وحی غیرقرآنی<sup>۲</sup> نازل شده که اگر به قرآن اضافه گردد، تعداد آن بیشتر خواهد شد.... امثال این کلام‌ها که همگی وحی هستند اما قرآن نیستند، بسیار است و

اگر قرآن بود مطمئناً همراه و متصل با آن بود نه جدای از آن<sup>۳</sup> استدلالات فراوانی از این دست وجود دارد که نشان می دهد قرآن از دستبرد تحریف خارج است و حقیقتاً اگر چیزی می خواست به قرآن اضافه و یا از آن کم شود، می توانست اقوال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) باشد و از همه مهمتر احادیث شریف قدسی است که اگر چه از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) القا شده، اما به قرآن راه نیافته است و هر یک از این اقوال به صورت جداگانه و متواتر نقل گردیده است و همه اینها گواهی بر این است که خداوند حافظ کلام خویش است و در هر زمان افرادی را هدایت و مأمور دفاع از حریم قرآن می کند و جاودانگی معجزه آفرین پیامبر (ص) خود را تضمین می نماید.

## ۲. اسلام برترین و کاملترین دین در میان سایر ادیان :

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ...» (الفتح، ۴۸/۲۸)؛ اوست آن خدایی که رسول خود را [محمد (ص)] را با کتاب هدایت - قرآن - و دین حق - دین اسلام - به عالم فرستاد که او را بر همه ادیان عالم پیروز گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خداوند کافی است. و نیز می فرماید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...» (الصف، ۸/۶۱ و ۹)؛ کافران می خواهند تا نور خدا - دین اسلام - را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند و البته خداوند نور خود را تمام و کامل می کند هر چند کافران را خوش نیاید. اوست آن خدایی که رسول خود را با کتاب هدایت - قرآن - و دین حق - اسلام - فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم پیروز گرداند هر چند مشرکان را - این کار - ناپسند آید. در هر یک از این آیات، به مسئله تمامیت و اکمال دین اسلام اشاره شده؛ یعنی ملاک برتری را در کامل بودن قرار داده است. چه، وقتی انسان ها به مرحله ای دست پیدا کنند که بتوانند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که به آنها داده شده است، مسیر تکاملی خود را ببینند و نیازها و مشکلات خود را با استفاده از این اصول که در اختیار آنان گذاشته شده است، حل کنند، نیاز به شریعت تازه ای پیدا نخواهند کرد؛ لذا برای آنها لزومی نخواهد داشت که همواره درصددیافتن دین و آیین جدید باشند و دعوت جدیدی را از سوی پیامبری اختیار کنند. در چنین شرایطی نعمت خداوند هم بر انسان ها کامل می گردد؛ زیرا آنها را در مسیری قرار داده است که هر چه در آن پیش روند به مرحله کمال خود نزدیک تر می شوند. چنان که خداوند در قرآن مجید می فرماید: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (المائدة، ۳/۵)؛ ... امروز دین شما را به حد کمال رساندم

- کامل کردم - و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین آیین یعنی: اسلام را برای شما برگزیدم. در این آیه، خداوند ضمن آن که اسلام را به عنوان کامل ترین دین معرفی می کند، از اتمام نعمتش به وسیله حاکمیت این دین که وسیله تکامل بشر است، خبر می دهد. ضمناً رضایت خود را از انتخاب دین اسلام به عنوان دین کامل، اعلام می کند. بدیهی است دینی می تواند وظیفه راهبری خود را به خوبی انجام دهد که نقصی در آن نباشد تا راه عیب جویی و بهانه گیری را بر مخالفان باز نکند. علاوه بر آن، پیروانش احساس نیاز به دین دیگری پیدا نکنند؛ چون در غیر این صورت به دنبال دینی خواهند بود که به «چراهای» آنها در هر مقطع زمانی پاسخ گوید و آنها را به سر منزل مقصود برساند. موضوع دیگر آن است که خداوند از دین خود به عنوان «نور» نام می برد. وقتی نور باشد، همه چیز در پرتو آن آشکار می شود. توجه داشته باشید همه چیز یعنی: آنچه پنهان است به وسیله نور پیدا می شود و دلیلی برای «ندیدن ها» و «ندانستن ها» باقی نمی ماند. خاصیت نور، آشکار کردن است؛ آن هم آشکار کردن حقیقت. این که حقیقت اشیا چیست و موارد استفاده از آنها کدام است؟ به وسیله نور خوبی و بدی و راه از چاه مشخص می شود. پس وقتی نور باشد، آگاهی دائم است و چون خداوند می فرماید «می خواهند نور خدا را خاموش کنند اما خداوند نور خود را کامل و محفوظ می دارد». پس می توان نتیجه گرفت دین اسلام که همان نور الهی است، خاموش شدنی نیست و در هر زمان چراغ آن روشنگر راه هدایت و سعادت است و کسی که این چراغ را در دست بگیرد، همواره از پرتو هدایت آن بهره مند خواهد بود و راه روشن فرا روی او قرار خواهد گرفت و نیاز به راهنمایی جز این نور نخواهد داشت. و چون ماهیت نور روشنایی و آشکار کردن ناپیداهاست، پس بر هر چیز غلبه خواهد کرد و حقیقت آن را آشکار خواهد کرد و این همان پیروزی است که خداوند در این آیات وعده آن را داده است، هر چند برای کسانی که از نور گریزانند و خیره کنندگی نور بینایی آنان را از میان برده است، ناگوار و ناخوشایند باشد.

### ۳. جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص):

از دیگر ویژگی های رسالت حضرت محمد (ص) جهانی بودن آن است. این که دین او محدود به زمان و مکانی خاص نیست و برای مردم یک سرزمین اختصاص داده نشده است. به این موضوع در قرآن به خوبی اشاره شده است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...» (الشوری، ۷/۴۲)؛ و این گونه

قرآن عربی را به سوی تو وحی کردیم تا اهل مکه و کسانی را که پیرامون آن هستند، هشدار دهی و از روز محشر که تردیدی در آن نیست، بیم دهی گروهی در بهشتند و گروهی در آتش. در این آیه مبارکه، امر انذار و هدایت مردم را از «أَمِّ الْقُرَى» آن هم به عنوان مرکز شهرها و نه مکه، آغاز و سپس «من حولها» را به عنوان ادامه دعوت مطرح کرده است. یعنی: سایر اقوام بشریت که از محدوده سرزمین وحی - مکه - خارج هستند. مؤید این معنا کلمه «عربیّاً» است، چون می فرماید: بدین جهت قرآن را عربی نازل کردیم که عربی زبان‌ها را انذار کنی. اما اگر غرض از نازل کردن قرآن فقط انذار عرب زبان‌ها باشد با جهانی بودن رسالت سازگار نیست؛ زیرا دعوت اسلام مرحله به مرحله و ابتدا از خویشان و نزدیکان پیامبر (ص) شروع شده و پس از علنی شدن به میان سایر مردم رواج پیدا کرده است. این دعوت را به استناد شواهد قرآنی می توان به سه مرحله تقسیم کرد: مرحله اول که از آیه مبارکه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (الشعراء، ۲۶/۲۱۴)، آغاز می شود و بر اساس آن پیامبر (ص) مأمور می شود تا فقط بستگان نزدیک خود را به دین اسلام دعوت کند. مرحله دومی که دعوت وی علنی تر شده و به مردم عرب ابلاغ می شود و این منظور از آیه مبارکه «فَرَأَيْنَا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت، ۴۱/۳) استناد می شود و در مرحله سوم عموم مردم که خارج از سرزمین عربستان به سر برده اند مشمول رحمت الهی قرآن شده و به دین خدا دعوت می شوند که شاهد بارز این دعوت نیز آیه مبارکه «وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (الانعام، ۶/۱۹) که منظور از «مَنْ بَلَغَ» تمام کسانی است که قرآن و کلام وحی به آنها ابلاغ می شود و یا آن را از هر کجا که باشند، دریافت می کنند. یکی از ادله ای که این مراتب را در دعوت اسلام تأیید می کند، آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (الانعام، ۶/۹۰) است که چون خطاب آیه به کفار قریش است، اما می فرماید قرآن هدایت و تذکر برای تمام عالمیان است و این می رساند که کفار قریش که در مکه زندگی می کردند، نمی توانستند نماینده مردم جهان باشند، علاوه بر این، دعوت اسلام شامل اهل کتاب و خصوصاً یهود و نصارا بوده و هست و در چندین آیه از قرآن به طور علنی به این دعوت اشاره کرده است. همچنین مردمی غیر عرب هم در آن زمان، اسلام را پذیرفته و به پیامبر (ص) و دین او ایمان آورده اند؛ از جمله این افراد می توان به سلمان فارسی و بلال حبشی اشاره کرد. شاهد دیگر ما از قرآن در خصوص جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص) آیه مبارکه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبأ، ۳۴/۲۸) است که می رساند پیامبر (ص) برای تمام مردم، از هر نژاد و هر سرزمینی که باشند مبعوث گردیده و وظیفه

هدایت و راهنمایی آنها را بر عهده داشته است. پس کلمه «مَنْ بَلَغَ» در آیه قبل و «كَافَّةً لِلنَّاسِ» در این آیه، می‌رساند محدودیت تبلیغ رسول خدا (ص) از دایره سرزمین عربستان خارج و پس از درنوردیدن مرزهای دیگر، دایره جهان شمولی یافته و هر کس پیام رسالت را دریافت کرده، از نعمت هدایت نیز برخوردار شده است. این سنت خداوند کریم است که اراده فرموده است تا کار بندگان خود را از طریق پیامبرانی که برگزیده اویند به صلاح و اصلاح بکشاند و آنها را در طریق هدایت قرار دهد؛ تا آنجا که آنها را جانشینان خود در زمین کند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (النور، ۵۵/۳۴)؛ خداوند وعده داده است تا کسانی را از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جانشینان خود در زمین قرار دهد.

#### ۴. ختم نبوت:

اعتقاد به خاتمیت پیامبر (ص) در نزد مسلمانان، در ردیف اعتقاد به یگانگی خدا و ایمان به معاد قرار دارد و یکی از ارکان دین اسلام به شمار می‌رود. خداوند متعال حضرت محمد (ص) را به عنوان آخرین پیامبر الهی و این که بعد از او دین و پیامبری نخواهد آمد به مردم معرفی می‌کند: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (الاحزاب، ۴۰/۳۳)؛ محمد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه رسول خدا و خاتم پیامبران است و خدا بر هر چیزی دانا است.

«خاتمیت» در معارف دینی به معنی پایان فضل و کمال است و فضل کامل که صورت گرفت، فضل دیگری مغایر با آن وجود نخواهد داشت. پیامبر اکرم (ص) در روزگاری مبعوث شد که بشر به حد بلوغ فکری رسیده بود و می‌توانست برنامه جامع اسلام را اخذ و فهم کند. انسان مراحل و جنبه‌های مختلف زندگی را در طی دوران‌های گذشته پشت سر گذاشته و از آمادگی لازم برای پذیرش آخرین دین که از هر جهت تمام و کامل باشد، برخوردار شده بود. بر همین اساس، خداوند پیامبری را که جمیع مراتب کمال را طی کرده انتخاب کرد و بدین وسیله نبوت را به او پایان داد. نکته‌ای که در اینجا لازم است به آن اشاره شود، این است که «خاتم الانبیاء» بودن پیامبر (ص) به معنای «خاتم المرسلین» بودن ایشان هم هست، زیرا مرحله رسالت، مرحله‌ای فراتر از نبوت است که با ختم نبوت، رسالت نیز خاتمه پیدا می‌کند. نکته دیگر، بیان عظمت این رسالت است؛ همان گونه که پیشتر اشاره شد، خداوند در آغاز سوره یس به کتاب و کلامش سوگند یاد می‌کند تا حقیقت این رسول را به جهانیان

بفهماند؛ چون بعد از آیه: «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» آیه: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (یس، ۳۶ و ۳) را بیان می‌کند و او را به هیچ شک و شبهه‌ای به عنوان فرستاده‌ای که آن هم بر صراط مستقیم است به مردم معرفی می‌کند. فرستاده‌ای که کلام حق را از طریق وحی در کمال امانتداری به مردم ابلاغ کرده و راه کمال را از طریق دعوت به آخرین و کامل‌ترین دین به آنها نشان داده است. فرستاده‌ای که راه او را راه مستقیم یا همان «صراط الهی» می‌نامد و می‌فرماید: «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس، ۴/۳۶) در حقیقت، - راه مستقیم - همان راهی است که رونده را به مقصد حقیقی راهنمایی می‌کند، بدون این که چیزی مانع از رسیدن او شود. خداوند متعال هر گاه بخواهد بشر را به راهی که پایانش سعادت و کامروایی است، دعوت کند از راه خود که «صراط مستقیم» است، نام می‌برد؛ یعنی راهی محفوظ که از کمین شیطان به دور است و اصل و ریشه آنها در فطرت پاک خداجویی و خداخواهی بشر نهاده شده است. به دیگر سخن، انسان‌ها بر اساس فطرتی که خدا در وجود آنها نهاده، تمایل به هدایت و رسیدن به تکامل را از طریق پیمودن راه حق یا راه مستقیم دارند. این راه که راه همه پیامبران الهی بوده است، به دلیل این که بشر را به شناخت و معرفت الهی و کمال خویشتن می‌رساند، به همه مردم ابلاغ شده است. خداوند بعد از ذکر آیاتی چند در رابطه با توحید، نبوت و معاد در سوره مبارکه یاسین، آیه: «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۱/۳۶) را بیان می‌فرماید که از مقایسه این آیه با آیات قبلی می‌توان نتیجه گرفت که پیامبر (ص) خود «صراط مستقیم» است؛ زیرا وقتی از قول دیگر پیامبران الهی سخن گفته می‌شود «صراط مستقیم» را که راه خداوند است به مردم معرفی می‌کند. مثلاً از قول حضرت عیسی (ع) چنین نقل می‌شود که: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران، ۵۱/۳) چون حضرت عیسی (ع) گمراهی آشکار مردم را در مورد خود مشاهده می‌کند و می‌بیند که مردم او را فرزند خدا می‌خوانند و در این مورد قائل به شرک می‌شوند، لذا همه چیز را مقید به قدرت و علم الهی می‌نامد و به مردم می‌گوید که کسی که مرا آفریده خدای من و شماست و پرستش او در راه مستقیم قرار گرفتن است، اما هنگامی که از پیامبر (ص) سخن به میان می‌آورد مستقیماً او را به «صراط الهی» نسبت می‌دهد و تبعیت از او را قرار گرفتن در «صراط مستقیم» اعلام می‌کند. نکته دیگری که به ذهن متبادر می‌گردد این است که خداوند از بندگانش پیمان گرفته است که از راه شیطان تبعیت نکنند و بر «صراط مستقیم» باشند. اگر باور داشته باشیم که نخستین آفریده خداوند، نور حضرت محمد (ص) بوده است، پس می‌توان نتیجه

گرفت که خداوند از روز ازل از بندگان خود پیمان گرفته که این نور را برگزینند و بر راهش باشند تا از طریق این نور به مرتبه قدرت الهی و کمال عبودیت دست پیدا کنند. «صراط» به معنای راه روشن است و پیامبر (ص) که به تصریح قرآن در سوره یس بر «صراط مستقیم» است، راه او به خوبی روشن است و هر آنچه را موجب انحراف و گمراهی بندگان می شود، آشکار می کند و به آنها بازمی تاباند. در واقع این امر نیز به دلیل آن است که خداوند در کتابی که بر او نازل فرموده است نکته ناگفته ای باقی نگذاشته و همه چیز را به طور کامل در قرآن بیان فرموده است.

در صدق این گفتار نیز به نقل روایتی که مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان آورده، استناد می شود:

ایشان می فرماید: در تفسیر عیاشی از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: «خدای تعالی در قرآن درباره موسی (ع) فرمود: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» [الأعراف، ۱۴۵/۷] از اینجا می فهمیم که پس همه چیز را برای موسی (ع) نوشته، بلکه از هر چیزی مقداری و نیز درباره عیسی (ع) فرمود: «لَا يُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» [الزخرف، ۶۳/۴۳] و ما می فهمیم که پس همه معارف مورد اختلاف را بیان نکرده ولی درباره حضرت محمد (ص) فرموده: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَرَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ» [النحل، ۸۹/۱۶] و مؤلف: در بصائر الدرجات همین معنا را از عبدالله بن ولید به دو طریق روایت کرده است و این که امام (ع) فرمود: «قال الله لموسى» اشاره به این است که آیه شریفه: «فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» بیانگر و مفسر آیه دیگری است که درباره تورات فرموده: «وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ» [الأعراف، ۱۴۵/۸] و می خواهد بفرماید تفصیل هر چیز را بعضی جهات است نه از هر جهت، زیرا اگر در تورات همه چیز را از همه جهت بیان کرده بود، دیگر معنا نداشت بفرماید «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» پس همین جمله شاهد بر آن است که در تورات همه چیز بیان شده، ولی از هر جهت بیان نشده است. ۴

توجه به آنچه که تاکنون گفته شد این نکته را ثابت می کند که پیامبر اکرم (ص) بر راه راست و مستقیم الهی قرار داشتن، صاحب کمال بود و چون در قرآنی که بر او نازل شده بود همه چیز به تفصیل گفته شده است لذا بشر با پیروی از ایشان نیازی به دین و آیین جدید ندارد و از رجوع به پیامبری دیگر بی نیاز می گردد، پس در نتیجه نبوت به او ختم گردیده و دین در

پرتو تعالیم وی به تکامل رسیده و همچنان راه تکامل را می پیماید. کسانی که به او و دین او ایمان داشته باشند از نعمت هدایت و عبودیت الهی برخوردار شده و در صراط مستقیم قرار می گیرند و بر عکس آنان که از او مهجور مانده اند در وادی ضلالت سرگردان به هر سو می روند و راه فلاح و رستگاری را بر خود می بندند.

## ۵. ایجاد وحدت و برادری ایمانی :

از دیگر ویژگی های رسالت پیامبر (ص)، تمسک مسلمانان به قرآن کریم به عنوان ریسمان ارتباطی است که همواره آنان را در کنار هم قرار می دهد و چون حلقه های زنجیر به هم متصل می سازد. شاهد این ادعا نیز قول خداوند کریم در قرآن است که می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران، ۱۰۳۳)؛ همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید...

تفرقه و جدایی از عوامل بسیار خطرناک در پراکنده کردن مسلمانان و ایجاد اختلاف بین آنها به شمار می رود. ملتی که یک دل و یک رنگ نباشد و وحدت و همدلی را میان خود حفظ نکند، راه تسلط و نفوذ بیگانه را بر خویشتن باز کرده است. نگاهی به تاریخ و حوادثی که در آن روی داده، نشان می دهد مادامی که لشکری تحت یک فرماندهی وحدت خود را حفظ کرده و با پیروی از فرامین او به پیش رفته حتی اگر در ظاهر هم شکست خورده، باز هم پیروز بوده است، زیرا از شکست خود عبرت گرفته و بر اساس حفظ همدلی و وحدت نیروی از دست رفته خود را باز یافته است. وجود پیامبر اکرم (ص) حتی قبل از ظهور اسلام عاملی برای رفع اختلافات قبیله ای و نژادی بوده است. ماجرای نصب حجرالاسود و پیشنهاد پیامبر (ص) که از یک درگیری و قتل و کشتار شدید میان چند قبیله جلوگیری کرد، در تاریخ مشهور است. بعد از ظهور دین اسلام نیز وجود پیامبر (ص) که رحمتی از جانب خداوند برای جهانیان بود، عامل مهمی شد در جلوگیری از پراکندگی و تشتت میان مسلمانان و حتی غیرمسلمانان. پیامبر اکرم (ص) که از همان ابتدای تشکیل حکومت اسلامی میان مسلمانان پیوند اخوت و برادری بست و روابط آنها را تحکیم بخشید، در جامعه مدینه هم با پیوند بین مهاجرین و انصار و قرار دادن آنها در کنار یکدیگر بر این وحدت و یک دلی تأکید فرمود. بعدها با پیمانی که بین دو قبیله اوس و خزرج، برقرار کرد به اختلافات ریشه دار که از دیرباز بین آنها رواج داشت، پایان داد و زمینه را برای ترویج دین اسلام در سراسر جهان، مساعد و فراهم فرمود. مردمانی که سالیان دراز در حال جنگ و خونریزی بودند، با



قرار گرفتن زیر پرچم وحدت اسلامی به اختلافات خود پایان داده و جبهه واحد مسلمانان را در اقصی نقاط عالم تشکیل دادند. برگزاری نماز جمعه و نیز نمازهای پنجگانه به صورت جماعت که اجتماع مسلمانان را صرف نظر از قبیله، رنگ، نژاد، دارایی و توانایی به دنبال داشت، از اقدامات منحصر به فردی است که توسط شخص رسول اکرم (ص) اما به تعلیم الهی صورت گرفته و همچنان ادامه دارد. علاوه بر این، کعبه به عنوان حریم امن الهی و خانه خدا از بزرگترین پایگاه‌های مردمی اجتماع مسلمانان است که هر سال و در تمام ماه‌ها خصوصاً ماه ذی الحجه شکوه و عظمت وحدت مسلمانان را به نمایش شمی گذارد؛ این در حالی است که در هیچ‌یک از ادیان الهی حضور پیروان در یک چنین همایش با شکوهی گزارش نشده است. و امید آن می‌رود که مسلمانان با حفظ این شعائر و مراسم، وحدت میان خود را استحکام بخشیده و زمینه را برای تشکیل حکومت جهانی واحد به رهبری حضرت صاحب الزمان (عج) فراهم سازند.

ان شاء الله



و تا کنون هیچ‌یک از آنها به قرآن اضافه نشده است.

۱. حدیث شریف قدسی.

۳. نشریه بینات، شماره ۷۱.

۲. منظور از وحی غیرقرآنی، احادیث قدسی هستند که

۴. ترجمه المیزان، ۲/۲۲۰.

جایگاه مخصوص خود را در بین اخبار و احادیث دارند